

سه موج حادثه‌ساز

تا انقلاب دینی

گفت‌وگو با حجة الاسلام والمسلمین اکبر هاشمی رفسنجانی

اشاره

مطالعه انقلاب با رهیافت تحلیل حوادث و رخداد‌های تاریخی، از میادی زمانی مختلف و با تأکید بر رویدادهای تاریخی گوناگون، دنبال کردنی است. برخی با اتکا به چنین رهیافتی، ریشه حوادث را به دهه‌های دور و تاریخ بعید انقلاب می‌کشانند و تحولات یکصد سال اخیر - دست کم از مشروطه به این سو - را مبنای بحث خود قرار می‌دهند. برخی نیز البته، این بعید اندیشی را تا دوران صدر اسلام و بلکه تا قبل از آن باز پس می‌برند. در این دفتر، گفتگو از تحولات سالهای نخستین دهه ۴۰ آغاز می‌شود و طرح مسأله انجمنهای ایالتی و ولایتی، اعطای حق رأی به زنان و سپس طرح اصلاحات شاه و لایحه کاپیتولاسیون سرآغازها و نقاط عطف تحولات منتهی به انقلاب تفسیر می‌شود. دور جدید خلفان در دهه ۴۰ و بررسی نقش مذهبی‌ها، دکتر علی شریعتی، نهضت آزادی و فدائیان خلق فصل دیگر این گفتگو است. در عین حال، سخن از سرنوشت نهضت در خارج از کشور، شکل‌گیری مبارزات مسلحانه در دهه ۵۰ و بررسی نقش طبقات مختلف جامعه و رهبری انقلاب از مسایل عمده دیگری است که به محضر خواننده این دفتر عرضه خواهد گشت.

● **الأسیر** : مستحضرید که تحلیلگران در باب تحلیل تحولاتی که به انقلاب منتهی شد، از زوایای گوناگونی وارد بحث می‌شوند؛ در یک دسته‌بندی کلی، پاره‌ای به رژیم پیشین می‌پردازند و آسیب‌پذیری‌های آن را برجسته می‌کنند، خواه از زاویه تحولات اقتصادی، یا از زاویه تحولات اجتماعی و بروز شکاف‌های اجتماعی و یا از منظر تحولات سیاسی و بحث استبداد. در مقابل، پاره‌ای دیگر از تحلیلگران به انگیزه‌ها و اصولاً نظام انگیزشی‌ای که باعث انقلاب شد می‌پردازند و عامل انگیزه دینی و مذهبی را طرح می‌کنند؛ بدین معنی که رژیم در چالش با این جریان قرار گرفت و ستیزه‌جویی رژیم در این عرصه منجر به وقوع انقلاب شد. از سوی دیگر، دسته‌ای انقلاب را یک پدیده ائتلافی می‌دانند که حاصل گره خوردن عناصر گوناگون و جریان‌های مختلف بوده، و بعضی هم پیشینه‌ای را برای انقلاب تصور می‌کنند که در واقع یک جریان مشخص اسلامی و دینی از دهه‌های قبل با اهداف مشخص و برنامه‌ریزی شده‌ای، کار را دنبال کرده و به نتیجه رسانده است. در عین حال، این ملاحظه نیز وجود دارد که معمولاً ما وقتی تاریخ گذشته و تحولات آن را تفسیر می‌کنیم از زبان امروز و از نگاه امروزمان تحلیل می‌کنیم و ایدئولوژی‌های امروزمان را بر واقعیت تحمیل می‌کنیم. حال با صرف نظر از محتمل بودن چنین پیش‌فرضی، اگر بخواهیم تاریخی را مبدأ قرار بدهیم و فرض را بر این بگذاریم که یک سلسله تحولات مشخصی به ظهور بحران سال‌های ۵۶ و ۵۷ منتهی شد، جناب عالی اصولاً از چه تحولات مشخصی شروع می‌کنید و چه نکات برجسته‌ای را به عنوان عوامل اساسی و مؤثر، مورد اشاره قرار می‌دهید؟



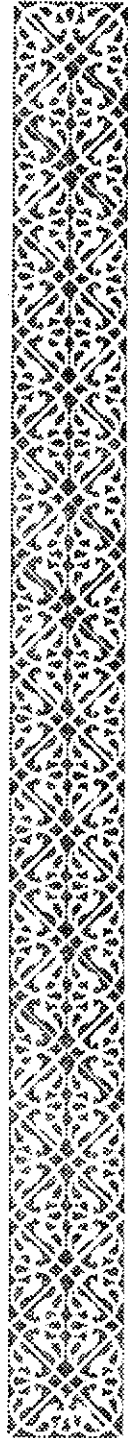


● همه اینها که شمردید و چیزهای دیگری علاوه بر اینها، همه در تحقق و پیروزی انقلاب سهیمند ولی مهم این است که عامل اساسی و عنصر اصلی ذی سهم را بشناسیم بالاخره هر حادثه مهمی که اتفاق می افتد وقتی وسیع و گسترده باشد و ابعاد مختلف داشته باشد، معمولاً ریشه های زیادی برای آن می توان از گذشته های دور تا امروز پیدا کرد؛ اعم از حوادثی که در گذشته رخ داده، شخصیت هایی که در گذشته شکل گرفتند، الهامی که از تاریخ می گیرند و... انقلاب ما هم همین طور است. بالاخره فکر مبارزه با استبداد و سلطنت و حرکت در جهت برقراری حاکمیت اسلام، معمولاً بعد از صدر اسلام همیشه در گوشه و کنار بوده است. در قرون اخیر هم از زمان قاجاریه به این طرف، بارها این افکار و حرکت ها اوج گرفته و در دوران مشروطیت مسئله روز شده و باز در زمان رضاخان دوباره سرکوب شده است؛ چنانکه برخی از افرادی که در آن زمان سرکوب شدند تا زمان ما هم در قید حیات بوده اند. برای مثال، شخص امام در زمان رضاخان حقایقی را دیدند و مظلومی را تحمل کردند. اگر بخواهیم به همه این ریشه ها پردازیم خیلی فراوان است و البته، این ها همه در تکوین شخصیت کسانی که در انقلاب تأثیرگذار بودند ایفای نقش نموده است. عواملی هم در خود جامعه بوده و جریان های مختلفی به عنوان مختلف ناراضی بوده اند؛ یک عده از سیاسیون، عده ای از کشاورزان، بخشی از کارگران، بخشی از کسبه، عده ای از تحصیل کرده ها، و هر کدام هم به دلیلی، و توده مردم هم به لحاظ دینی، اخلاقی، فکری یا معیشتی.

بنابراین، آن کسانی که عامل واقعی را ترکیبی از همه این عناصر می دانند حرف نابجایی نمی زنند. البته این که سهم هر یک از عوامل زیر چقدر است، قابل بحث است و اندازه گیری اش هم آسان نیست؛ ولی این ممکن است که جمع بندی کنیم و نمره بدهیم. پس من می پذیرم که ترکیبی از عوامل گوناگون و ریشه های مختلف باعث شد که در یک مقطع زمانی و در

یک شرایط مناسب، به عنوان نقطه عطف حرکت، یک موج و خیزش عمومی ایجاد شود و انقلاب اسلامی را اول به صورت مبارزه و نهضت، و سپس به صورت انقلاب به وجود آورد. این که حالا بخواهیم مقطعی را هم مشخص کنیم، مرحلهٔ بروزش را می‌شود مشخص کرد، و مقاطع شکل‌گیری واقعی و تکوینش را هم می‌شود تعیین نمود. مقطع بروز، به نظر من مسئلهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که یکباره بخشی از علمای حوزه و مردم را به صحنهٔ سیاست آورد. قبل از این، حرکت‌هایی بوده، ولی آن‌ها متقطع شده. مثلاً در زمان مبارزه برای نفت هم توده‌های مردم همراه با بخشی از حوزه‌ها و علما به صحنه آمدند، ولی نهضت سرکوب و خاموش شد و تنها به صورت جرقه‌هایی کوچک ادامه یافت. حرکت فدائیان اسلام یک توجه عمومی به حاکمیت اسلام در ذهن مردم پدید آورد، اما خیلی کوتاه بود و چیز مهمی از آن برجای نماند. حرکت حضرت آیت‌الله کاشانی نیز همراه با همان نهضت نفت بود. البته او حقیقتاً مستقل بود، ولی در مقطعی هر دو به هم پیوستند. ولی همهٔ این‌ها هم باز بعد از شکست دولت مصدق و حتی قبل از آن به خاموشی گرایید و کم رنگ شد. این حرکتی که در دورهٔ اخیر شروع شد، ریشه در آن‌ها نداشت؛ گرچه افراد زیادی از همان‌ها در اینجا هم بودند و همراهی می‌کردند.

بنابراین من مقطع بسیار جدی تاریخ شروع نهضت اسلامی را که منجر به انقلاب اسلامی شد، همان مسئلهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی (در پاییز سال ۱۳۴۱) به عنوان یک بهانه می‌دانم؛ به گونه‌ای که آمادگی در حوزه‌ها وجود داشت و امام این آمادگی را خوب درک کرد و از این زمینه‌ها به طور مناسب استفاده کرد و خلاصه حرکت در این دوره شروع شد. آنهایی که می‌خواهند با تاریخ واقعی سر و کار داشته باشند، برای انقلابی با این ویژگی‌ها، مبدأ دیگری نمی‌توانند پیدا کنند؛ انقلابی که شعارهایش تا همین حالا ادامه دارد. حال اگر پیدا می‌کنند بگویند. اگر این را پذیرفتیم، همین جا

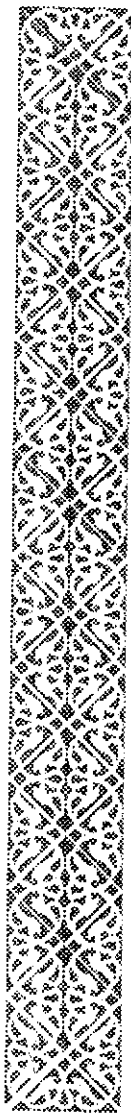


باید مسئله دومی را هم بپذیریم و آن این که این انقلاب کاملاً دینی بود. زیرا مسائلی که در آن مطرح شد عناصر غیر دینی درش نبود، نفس لایحه انجمن‌ها که بد نبود، بلکه حرکت به طرف یک نوع تظاهر به دموکراسی بود و می‌خواستند قدری کارها را به خود استان‌ها محول کنند، ولی مطالبی که درش بود، یکی حذف سوگند به قرآن بود که برای ما معنادار بود، دیگری اعطای حق رأی به زن‌ها بود که آن موقع از نظر بعضی از آقایان علما و تیب مذهبی هنوز قابل پذیرش نبود، البته برای ما مسئله اصلی هم این بود که می‌دانستیم رژیم می‌خواهد از این مسئله یک پایگاه مردمی برای خود بسازد و اساساً این قضیه برای ما که در متن جریانات بودیم، پیام دیگری داشت. علی‌رغم آنچه به مردم گفته می‌شد و اصولاً مردم و یا حتی بعضی از رفقای دیگر ما نیز روی عقاید خودشان حرکت می‌کردند، ولی ما می‌دانستیم که اصل و اساسش دروغ است. امام هم در حرف‌هایشان فرمودند: مگر مردها حق رأی دارند که این‌ها می‌خواهند به زن‌ها حق رأی بدهند؟ معلوم است که قصد ریاکاری در کار است و می‌خواهند مردم را فریب دهند. ما هم از هر دو بُعد استفاده کردیم؛ هم به افشای این فریب پرداختیم و هم از توده مردم استفاده کردیم. البته همان موقع‌ها نیز گفته شد اگر روزی واقعاً انتخابات درستی در کشور انجام بگیرد، ما حق زنان را استیفا می‌کنیم.

مسئله سوم هم حذف قید اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان بود که کاملاً وجه مذهبی داشت. بنابراین، حرکتی که خیلی هم زود به پیش رفت و ملت، حوزه‌ها، و ما را به عنوان طلبه‌های جوان و نسل جدید مبارزان بسیج کرد، همین حرکت بود. افرادی از همراهان آیت الله کاشانی یا فدائیان اسلام و دیگران نیز بودند که در بین ما حضور داشتند، اما آن‌ها خیلی کم بودند و اساس کار در این زمان امام بودند و شاگردان امام و امثال ما؛ که در آن موقع جوان بودیم. از این پس، این حرکت دیگر خاموش نشد. بنابراین، من نقطه عطف را با یک موج کاملاً دینی و با انگیزه‌های اسلامی همراه می‌بینم



که در آخر دهه سی و در سال های ۴۰ و ۴۱ آغاز می شود. البته گفتم که تکوین شخصیت ها بر می گردد به گذشته، یعنی بعد از شهریور ۲۰، که کم کم حوزه ها تشکیل شد، اعم از حوزه قم و حوزه های دیگر، که روحانیت بعد از سرکوب پهلوی، دوباره جان گرفت و مساجد، حسینیه ها، عزاداری ها و مناسک مذهبی رونق یافت و ده، پانزده سالی طول کشید تا این که ما افرادی داشته باشیم. بر این اساس، نیروهای جدید آمدند و طلبه شدند، درس خواندند و در حوزه رشد کردند، حوادث ملی شدن نفت را دیدند، و مسائل دیگری را در مصر، کشورهای عربی، فلسطین و جاهای دیگر مشاهده کردند، و این باعث شد که نسل جدیدی در دو بُعد سیاسی و فرهنگی - علمی در حوزه به وجود بیاید. به هر حال، دهه سی تقریباً دهه خودسازی بود؛ یعنی پایگاه های ما به وجود آمد و آمادگی پیدا کردیم. افرادی مثل امام، اگر قبلاً حرکت نمی کردند، شاید دلیل عدم حضورشان را مشخصاً ندانیم، ولی قاعدتاً اولاً پایگاه قوی نداشتند، ثانیاً منتظر یک مناسبت فراگیر بودند که پیش بیاید. در زمان آیت الله بروجردی عملاً کسی مثل امام نمی توانست موج ایجاد کند. زیرا حرف آخر را آقای بروجردی می زدند و ایشان هم سیاستشان این بود که حوزه ها را تقویت کنند. در آن مرحله، تکون پایگاه ها و رسالت تاریخی آیت الله بروجردی بخوبی انجام شد و بعد از وفات ایشان، مرحله رسالت بهره گیری از پایگاه ها آغاز شد که امام بر عهده گرفتند و دوستان دیگری در این راه گام برداشتند.



• **تذکره** : بدین سان، انقلاب از آغاز، یک جریان پر رنگ دینی است که از ابتدای دهه چهل شروع می شود و به تحولات سال ۵۶ تحت عنوان انقلاب اسلامی منجر می شود. پاره ای از تحلیلگران چنین مطرح می کنند که، این که انقلاب اسلامی را انقلاب دینی تفسیر می کنیم،

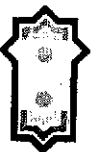
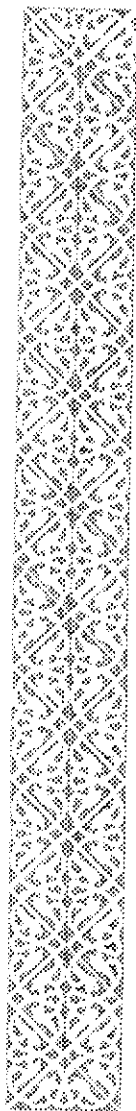




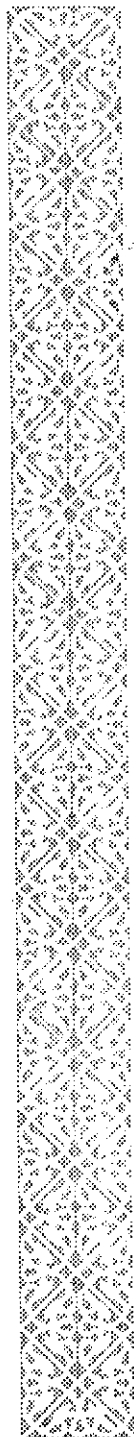
اصولاً تفسیری پسینی است، و پیشینی نیست. یعنی بعد از انقلاب اسلامی وقتی یک جریان و یک نیروی اجتماعی به هر حال، به دلایلی، در عرصه قدرت به طور یکدست حاکم می‌شود، علی القاعده تفسیرها را بر همان مسیر دیدگاه‌ها و مصالح خویش قرار می‌دهد و تاریخ گذشته را به همان نحو خاص تبیین می‌کند؛ همچنان که اگر جریان دیگری حاکم شود نیز آنچه را که اتفاق افتاده، به گونه دیگری تبیین خواهد کرد. لذا در اینجا تفسیرهای رقیب دیگری را محتمل می‌دانند؛ از جمله این که می‌توان عامل استبداد را یک عنصر جدی دید و چنین گفت که این عامل، پویش انقلاب را ایجاد کرده و نیروها را به صحنه ریخته و در نهایت، انفجار جامعه و خیزش مردم در شکل اسلام خواهی سال ۵۷ را به ظهور رسانیده؛ یا مثلاً اصلاحات ارضی که اشاره فرمودید موجب شده که نیروهای اجتماعی جدیدی در حاشیه شهرها به وجود آیند و شکاف‌های اجتماعی در سطح جامعه پدید آید و تضادها و تعارض‌های گوناگون دیگری را در پی آورد و سرانجام منتهی به ظهور انفجارها و خیزش‌های مردمی و انقلاب عمومی ۵۷ گردد؛ یا به تفسیر برخی دیگر، ایده لزوم اعطای فضای باز سیاسی کارتر و در نتیجه، فشار نظام بین الملل باعث شد که فضای سیاسی ایران نیز باز شود و نوارهای امام پخش گردد و بعد، آن نیروی بالقوه‌ای که در اثر فشار استبداد سیاسی به وجود آمده بود، فوران کند و گدازه‌های انقلاب را بیرون بریزد. در نتیجه، به عنوان مؤید نیز گفته می‌شود که از سال ۴۳ به بعد، امام تبعید شدند و

دیگر عملاً روحانیت به نحو چشمگیر در صحنه نبود و نیروهای چپ و نیروهای دیگر مثل نهضت آزادی بودند که جنب و جوش های بعدی را به وجود آوردند؛ و بر اساس همین تحلیل هم انقلاب یک پدیده ائتلافی تفسیر می شود. جناب عالی در این باره چه نظری دارید؟

● تفسیرهایی را که شما مثال زدید، خیلی از آن ها روی موج دوم است و بعضی از آن ها به موج اول بر می گردد. من قبول دارم که عوامل ریز دیگری هم در این جریان دست اندر کار بوده است. فرض کنید رودخانه عظیمی مانند رود نیل که از دریاچه ویکتوریا سرچشمه می گیرد و به سمت سودان، مصر و مدیترانه می رود، در طول مسیر رودهای کوچکی هم به آن می پیوندند یا به تعبیر دیگر، اگر جویبارهای کوچکی وجود داشته باشند، راه را باز می کند تا آن ها هم جاری شوند و خود را به جایی برسانند. بنابراین آن هایی که چنین تفسیر می کنند، باید بگویند که پس از سرکوب دولت دکتر مصدق و خفقانی که به وجود آمد و ساواک تأسیس شد، به گونه ای که همه نفس هایشان گرفته بود، چه عاملی آنها را حیات جدید بخشید وقتی که انجمن های ایالتی و ولایتی توسط رژیم مطرح شد و امام و روحانیت به مبارزه برخاستند و مردم را علیه رژیم بسیج کردند و ظرف مدت سه ماه ما به پیروزی رسیدیم، اولاً، دیگران در آن مبارزه چه انگیزه های داشتند که بخواهند شرکت کنند. مگر آن که بگوییم این حرکت را به عنوان وسیله ای برای اهداف خویش تلقی کنند و همراه شوند. ثانیاً، آن ها - که کمابیش نیز وجود داشتند، چنانکه برخی نیز شعار می دادند: انجمن های ایالتی و ولایتی آری، دیکتاتوری شاه هرگز - به چه میزان در موج مبارزه نقش داشتند؟ چنانکه ما را هم نفی می کردند و صریحاً می گفتند این ها را قبول نداریم. در نتیجه، آن ها در پیروزی ما مؤثر نبودند و شاید مخالف هم بودند. وقتی آن قطعه تاریخی را می بینید و می پرسید موج فراگیر مبارزه با رژیم شاه را چه کسی درست کرد، می بینید که



حتی علمای دیگر هم که به نحوی پیوستند، نقش اساسی نداشتند. من از سوی امام به طرف جنوب رفتم، کسان دیگری هم انتخاب شدند که به اطراف کشور بروند. هنوز دولت تسلیم نشده بود و قرار شد نامه‌هایی را با خود ببریم و یک موج قوی را ایجاد کنیم. یزد، رفسنجان و کرمان بر عهده من بود. در یزد سخنرانی کردم و نامه‌ام را به آقای صدوقی دادم. در رفسنجان نیز جمعیت انبوهی تجمع کردند. به کرمان که رسیدیم، خبر پخش شد که دولت عقب‌گرد کرده و خواسته روحانیت را پذیرفته است. آیت الله نجفی مرعشی نیز در قم، زودتر از دیگران خبر را و در حقیقت ختم خیزش را اعلام کردند؛ بدین معنی که ما به خواسته‌هایمان رسیده‌ایم. ولی نقش امام چنین بود که ایشان گفتند این کافی نیست. امام شرط‌هایی گذاشتند که دولت باید این‌گونه بگوید و چنین اعلام کند. در واقع آن قبول آیت الله مرعشی که از علمای به نام حوزه بودند، تأثیری در ادامه کار نداشت. همه در صحنه گوش به فرمان ماندند. من هم در کرمان ماندم - که آیت الله صالحی کرمانی رئیس حوزه آنجا با آیت الله مرعشی رفیق بود - و کسب تکلیف کردم و امام فرمودند بمان تا ببینیم چه می‌شود. و نهایتاً تا امام نپذیرفتند، وضعیت هیچ تغییری نکرد. بر این اساس، تا امام نپذیرفتند، هیچ‌کس نتوانست تأثیری بر جریان بگذارد. و وقتی انجمن‌ها و مصوبه دولت لغو شد و امام پذیرفتند، وضعیت عادی شد. این موج اول بود. موج دوم که در اشارات شما هم بود، دو ماه بعد از عقب نشینی دولت از مفاد لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، با اعلام طرح ابتکاری «انقلاب سفید» از سوی شاه آغاز شد. - عَلم در جایی گفته بود، ما در لایحه انجمن‌ها یک عقب نشینی تاکتیکی کردیم، ولی حمله جدیدمان را شروع می‌کنیم و این دفعه حساب آخوندها را خواهیم رسید. طرح مزبور که به عنوان انقلاب شاه و مردم از آن یاد می‌شد و به آراء مستقیم عمومی در آن مورد مراجعه شد، ابتدا شش اصل داشت که بعدها اصول دیگری نیز بدان افزوده شد. این شش اصل عبارت بودند از:



۱. الغای رژیم ارباب رعیتی، یا اصلاحات ارضی ایران؛

۲. ملی کردن جنگل‌ها در سراسر کشور؛

۳. فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی؛

۴. سهم کردن کارگران در منافع کارگاه‌های تولیدی و صنعتی؛

۵. اصلاح قانون انتخابات؛

۶. ایجاد سپاه دانش به منظور اجرای تعلیمات عمومی و اجباری.

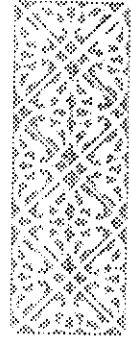
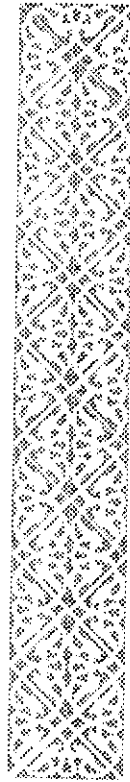
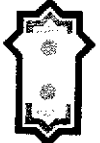
در آن زمان آیت الله مطهری که در تهران بودند، به قم آمدند و در منزل ما یا شاید جای دیگری، افراد جمع شدند تا اوضاع را تحلیل کنند. آن‌ها گفتند شاه این بار شخصاً به میدان آمده برخلاف انجمن‌های ایالتی و ولایتی که دولت گرداننده بود و در سنگر مترقیانه‌ای قرار گرفته و اگر روحانیت در مقابلش قرار گیرد، انگ ارتجاعی خواهد خورد. البته مسئله این بود که این الگو مربوط به ایران نبود، بلکه یک جریان جهانی بود که آمریکایی‌ها و غربی‌ها برای سد کردن پیشرفت شوروی و کمونیست‌ها و گرفتن حربه مارکسیست‌ها، آن را در کشورهای اقمار خود به راه انداخته بودند.

• **توسیع** : همان طرح اصلاحات کندی که با

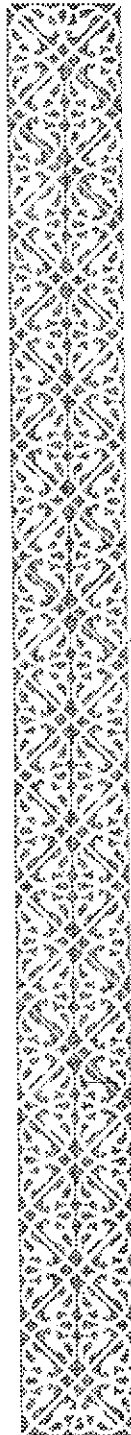
سیاست تند کاخ سفید نسبت به کشورهای مزبور همراه

گشت.

• خوب، در سایه این طرح، دولت ژستی مترقی به خود می‌گرفت. هدف اصلی‌اش نیز این بود که موقعیت غربی‌ها و نیز موقعیت خود را، به عنوان دولت و دست‌نشانده، حفظ و تقویت کند و البته صورت ظاهر و نام و عنوان آن هم «اصلاحات» بود و حال آن‌که با همان اصلاحات ارضی، کشاورزی را تقریباً منهدم کردند، چنانکه قبل از آن وضع کشاورزی نسبتاً خوب بود. آن‌ها می‌خواستند ایران را تک محصولی و وابسته به نفت کنند، یک شعار مترقی اصلاحات ارضی دادند و قضیه به آن صورت سرانجام گرفت. محافل انقلابی



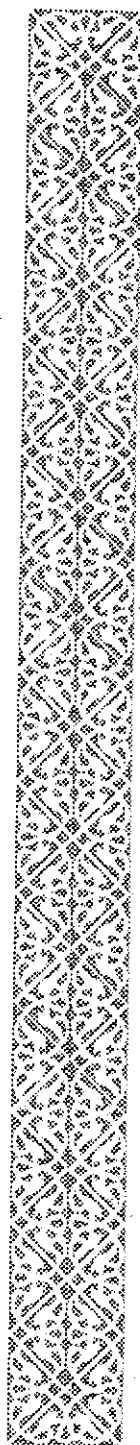
از این حرکت‌ها معمولاً تفسیر بد بینانه‌ای می‌کردند و در باطن آن اهداف دیگری را می‌دیدند. مثلاً ایجاد سپاه دانش و این که سربازها به روستا بروند و بیچه‌های مردم را باسواد کنند، ذاتاً چیز بدی نبود، باسواد شدن مردم به نفع ما بود؛ ولی چنین تفسیر می‌شد که این‌ها بیچه‌ها را به گونه‌ای تربیت می‌کنند و به نحوی شستشوی مغزی می‌دهند که در مسیر حمایت از شاه و آمریکا قرار می‌گیرند. به هر حال در موج دوم، این امر با سر و صدای بسیار مطرح شد و فراندوم هم در بهمن ۴۱ صورت گرفت، ولی ما به عنوان شاگردان امام، در پی تحریم فراندوم از سوی امام، با فراندوم مخالفت کردیم. البته ما مطیع امام بودیم و کار هم سخت بود. تهدیدها جدی بود و همه آن‌هایی که در نهضت قبلی خود را نشان داده بودند، ترسیدند و عقب نشینی کردند؛ یعنی جرأت نمی‌کردند. کمونیست‌ها با آن همه شعاری که داده بودند، اعم از توده‌ای‌ها و یا کمونیست‌های نو و گروه‌های دیگرشان که به صحنه آمده بودند، نمی‌توانستند همراه ما جلو بیایند. جبهه ملی‌ها هم که در جلالیه میتینگ‌تری ترتیب دادند و به آن هم خیلی می‌نازیدند، با هیچ یک از کارهای ما هماهنگ نشدند. بنابراین در این موج دوم، جریان‌های دیگر و طرفداران آن‌ها جرأت نمی‌کردند وارد شوند. گاهی می‌خواستند از استبداد شاه بگویند ولی می‌ترسیدند. زیرا آن زمان اهانت به شاه خیلی سخت بود. یعنی مخالفت با دولت که انگ مخالفت با امنیت می‌خورد، سه ماه زندان داشت، ولی اهانت به شاه دست کم سه سال زندان جزایش بود. به هر حال، در موج دوم می‌بینید که ابتدا کسی نیست، مگر متدینینی که فقط به عنوان وظیفه دینی از امام اطاعت می‌کردند. بقیه اگر حرفی هم می‌زدند، حرکت ما را نمی‌پسندیدند و البته خودشان چیزهایی را اضافه می‌کردند؛ چیزهایی که نه مشتری داشت و نه طرفدار. این جریان منتهی شد به قضیه به خاک و خون کشیدن طلاب در مدرسه فیضیه در فروردین ۴۲. در این زمان، سربازگیری طلبه‌ها نیز مطرح شد که بنده را نیز به زور گرفتند و به سربازی بردند. و سرانجام به حرکت



وسیع ۱۵ خرداد رسیدیم که دامنه‌های گسترده‌ای داشت. در مورد ۱۵ خرداد، شما بازداشتی‌ها، محکومین و اعدامی‌ها و کشته شده‌ها و اصولاً جمعیت‌هایی را که وارد مبارزه شدند، بررسی کنید و ببینید چندتای آن‌ها غیردینی بودند. در دانشگاه‌ها و محافل روشنفکری، موج‌های کوچکی به چشم می‌خورد که رژیم روی آن‌ها اصلاً حساب نمی‌کرد و وقتی این‌ها را سرکوب کرد، آن‌ها خود خاموش شدند. آن‌ها همان جویبارهای کوچک بودند که گاهی به رود بزرگ می‌پیوستند.

بعد از ۱۵ خرداد، البته حرکت مردمی افت پیدا می‌کند و دلیل آن هم این است که ضمن سرکوب مردم، امام بازداشت می‌شوند و علما و روحانیون نیز - بیش از ۵۰ تن - دستگیر می‌گردند و در نتیجه، همهٔ همت‌ها متمرکز بر این می‌گردد که امام را آزاد کنیم. به هر حال، محاکمه و اعدام امام مطرح بود و از آنجا که مرجع تقلید را اصلاً نمی‌شد به پای محاکمه کشید، علما تجمع کردند تا امام را آزاد کنند و نیز دیگر زندانیان را نجات دهند و بدین صورت، امام دو ماه بعد به طور مشروط آزاد شدند و از حبس به حصر رفتند و در خانه‌ای در قیصریه محاصره شدند و تحت نظر قرار گرفتند.

در موج سوم نیز که می‌تواند مترقی تلقی شود، به لحاظ صورت و بر حسب ظاهر، این آقایان، شرکت جستند و آن زمانی بود که یک سال از آزادی امام از زندان می‌گذشت که ایشان از قیصریه به قم آمدند و حرکت بتدریج آغاز گشت تا به مسئلهٔ کاپیتولاسیون رسیدیم. لایحهٔ کاپیتولاسیون به مجلس برده شد و در مجلس تصویب شد که کارشناس‌های آمریکایی و دیپلمات‌های آن‌ها مصونیت قضایی داشته باشند. و در مقابل از آمریکا وام گرفته شود؛ که گمان می‌کنم مبلغ وام، دویست میلیون دلار بود. البته وام برای آن‌ها آن قدر مهم نبود. به هر حال، لایحهٔ خطرناکی بود آمریکایی‌ها چون پشتیبان شاه بودند، می‌خواستند در ایران با خیال راحت حضور داشته باشند. بنا بود ایران در مقابل شوروی، خط مقدم غرب باشد و کارشناس‌های گوناگون باید



می آمدند و خیلی کارها می کردند؛ کارشناس های نفتی، امنیتی، نظامی، اقتصادی و بخش های مختلف باید می آمدند و برنامه های وسیعی را اجرا می کردند، و آن ها حاضر نبودند در چنین شرایطی بدون گرفتن مصونیت کار کنند. این لایحه از تصویب مجلس گذشت و امام دوباره حرکت خود را آغاز کرد و خیلی گسترده نیز حرکت را طراحی کرد. من در طراحی جریان، خودم حضور داشتم؛ وقتی خبر را از رادیو شنیدم، خدمت امام طرح کردم و امام فرمودند برو تهران و اطلاعات درستی بیاور. در آن مقطع نمی دانستیم، قضیه از چه قرار است. جالب است که در آن زمان ماها رادیو نداشتیم. امام دو یست تومان به من دادند تا با تهیه رادیو خیرها را از نزدیک داشته باشیم. من به یکی از مغازه های قم در خیابان ارم رفتم - مقابل مسجد کوچکی که امام درس می دادند - به نام الکترو لوکس که لوازم خانگی می فروخت، و یک رادیو ارست خریدم به قیمت چهار صد تومان؛ دو یست تومان نقد دادم و بقیه را بعدها خودم قسطی پرداختم.

• تریبون

الآن خوب کار می کند حاج آقا؟!

● نه، برخی چیزهایش خراب شده، ولی حفظش کرده ام و برای من شینی تاریخی شده است. حدود ۳۵ سال است که این رادیوی قدیمی باقی مانده، و البته آن موقع برای ما رادیوی پیشرفته ای بود. به هر صورت، به تهران پیش آقای تولیت که با او آشنا بودم، رفتم. ایشان با سناتورها و نماینده های مجلس ارتباط خوبی داشت. همچنین به منزل آقای سید محمد بهبهانی، پسر بزرگ آقای بهبهانی - که معمم نبود و جای پدرش، بیت را آقای فلسفی اداره می کرد - رفتم. این دو نفر کمک کردند و متن مصوبه مجلس را که بر اساس کنوانسیون وین تصویب شده بود، به من دادند. همچنین متن کنوانسیون وین را که محوری بود برای این گونه حرکت ها که آمریکا در همه جای دنیا انجام می داد و قوانینی را بر اساس آن می گذرانید، تهیه کردند و بعلاوه، مذاکرات مجلس و

جزوه‌هایی را که پخش می‌شد، دربارهٔ این که چه کسی مخالفت کرد و کی موافقت کرد، که محرمانه هم بود، برای ما آماده کردند. این‌ها چیزهای با ارزشی برای ما بود و من سه روزی که در تهران بودم، همهٔ آن‌ها را جمع کردم و خدمت امام بردم. امام هم طراحی وسیعی کردند که ایران را یکپارچه علیه این جریان بشورانند. نامه‌ها و طومارهای زیادی تهیه شد و کار زیادی انجام گرفت. اما همین که امام نظرشان را ابراز کردند، رژیم ذره‌ای مهلت نداد؛ بلافاصله ایشان را گرفت و تبعید کرد. یعنی این بار رژیم آمادگی داشت و توانست جلو خیزش عمومی را بگیرد. ما خیال می‌کردیم مردم قم می‌آیند و دوباره در قم غوغا به پا می‌شود. در مسیر خیابان صفائیه سر هر کوچه‌ای، مأمور گذاشته بودند که کسی از کوچه به خیابان نیاید. شهرهای دیگر را نیز لابد به همین صورت کنترل کرده بودند. و به هر حال چنانکه ما انتظار می‌کشیدیم، حرکتی انجام نشد. آن موقع گروه‌ها و جریان‌های یادشده، هیچ کاری نکردند. آن قطعهٔ تاریخ را می‌توانید بررسی کنید و ببینید واقعاً چقدر آن‌ها مؤثر بودند و چه مقدار به میدان آمدند. از آن پس دیگر دورهٔ خفقان شروع می‌شود.



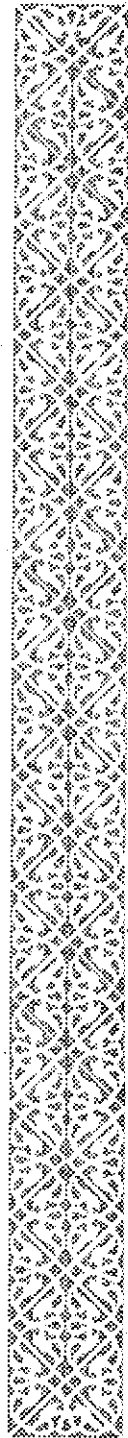
• **توضیح:** یعنی اواخر سال ۴۳، که تبعید امام از

کشور صورت می‌گیرد، و اوایل سال ۴۴.

• بله، سال ۴۳ و ۴۴؛ که از این به بعد رژیم برای خفقان بیشتر مجهز شده و تحت عنوان ادامهٔ «انقلاب شاه و ملت» نیز هر چند ماه یک اصلی به اصول پیشین اضافه می‌کند، که گمانم به ۹ یا ۱۰ اصل می‌رسد. در این دورهٔ ۱۳ ساله، یعنی از سال ۴۳ تا ۵۶ نیز که شما نقش‌ها را ارزیابی می‌کنید، عمده‌ترین نقش‌ها در مقابله با رژیم و شاید ۹۵ درصد آن، مربوط به مذهبی‌هاست و حدود ۵ درصد به دیگران مرتبط می‌شود. زیرا بخشی از جریان، نهضت



آزادی بود و ما نهضت آزادی را جزء خودمان حساب می‌کردیم. گرچه این‌ها آن اطاعتی را که ما از امام داشتیم، نداشتند و خودشان یک حزب و از بقایای جبهه ملی بودند. مانند مهندس بازرگان و آیت الله طالقانی و جمع دیگری، که آدم‌های خوبی بودند و ما هم به آن‌ها اهمیت می‌دادیم، زندان کشیده بودند و محاکمه‌شان خیلی پر سر و صدا بود و اصولاً جزء سوژه‌های حرکت امام هم محسوب می‌شدند. به هر حال آن‌ها جزء مذهبی‌ها حساب می‌شوند. جبهه ملی تقریباً دیگر هیچ چیز نبود. گروه‌های جدیدی به وجود آمدند که برخی از آن‌ها، چپ و کمونیست بودند و ما نقاط مشترکی با آن‌ها داشتیم. زیرا آن‌ها با خیلی از مظاهر استبداد شاه مخالفت می‌کردند و ما به موارد مشترکی با آن‌ها رسیدیم. جریان‌های مذهبی‌ای پیدا شدند که اولین آن‌ها همان گروه «حزب ملل اسلامی» بود که کشف شد. البته این‌ها پس از گروه مؤتلفه و شهید بخارایی و آن‌ها که اعدام شدند، و در مبارزه جلوتر بودند و در متن انقلاب بودند، پدید آمدند. حزب ملل اسلامی بچه‌های مسلمانی بودند، مثل آقای حاجتی کرمانی و آقای بجنوردی و... که جوان بودند و مسلح هم بودند. برخی از گروه‌های چپ مثل گروه بیژن جزینی و گروه‌های مشابه آن که ده، دوازده گروه کوچک بودند و خیلی کم به نظر می‌رسیدند و کارشان هم چیزی نبود. یعنی کار علنی و افشاگری و تأثیرگذار نداشتند و به هر حال، اندک بودند و کارشان محدود بود. مجاهدین خلق بودند که آن‌ها هم از درون نهضت آزادی و مسجد آیت الله طالقانی (مسجد هدایت) و به هر حال، تحت تأثیر حوزه و نهضت امام رشد کرده بودند. البته آن‌ها نیز مذهبی بودند و ما آن‌ها را جزء خودمان حساب می‌کردیم؛ گرچه التقاطی فکر می‌کردند و در خفا افکاری داشتند و می‌خواستند پلی میان مارکسیسم و اسلام ایجاد کنند که هم مارکسیست‌ها را راضی نگه دارند و هم ما را. ولی به صورت معمول و بر حسب ظاهر، کاملاً مسلمان بودند و بخصوص در اوایل کار، احکام اسلامی را مراعات می‌کردند. به هر حال، ته دلشان یک چیزها و کارهایی بود که ما را

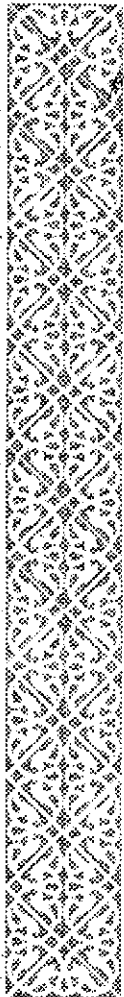


قبول نداشتند، منتهی بروز نمی دادند و تقیه می کردند. آن ها نیز سال های ۴۹ و ۵۰ کشف شدند و قبل از این هیچ خبری از آن ها نبود. یعنی در این فاصله تا سال های ۴۹ و ۵۰ به جز گروه جزنی و گاهی کسانی دیگر، که حرکت های کوچکی می کردند، از هیچ کس خبری نبود.



• **توسعه** : حرکت دکتر شریعتی هم تقریباً در همین سال ها، یعنی حول و حوش سال های ۴۸ و ۴۹ اوج می گیرد.

• بله، آن بحث دیگری است. دکتر شریعتی جزء همین مسلمان های روشنفکر بود. او با مشی یک روشنفکر مذهبی، مسائل مذهبی را تحلیل می کرد. در حسینیه ارشاد که آیت الله مطهری و گروهی از مذهبی ها آن را تاسیس کرده بودند، دکتر شریعتی کم کم گل کرد و برجسته شد و جوان ها را جذب نمود و خوب هم بود؛ یعنی باعث شد که مذهب در دانشگاه ها تأثیر بیشتری بگذارد. در آن زمان اختلافات بدین صورت نبود؛ ما همه با هم برای نهضت جلسه داشتیم. مثل آقای مهندس بازرگان، آیت الله طالقانی، من، دکتر پیمان، آیت الله خامنه ای، آقای گلزاده غفوری، آقای باهنر و برخی دیگر - آقای بهشتی آلمان بودند و هنوز نیامده بودند. و وقتی می خواستیم یک کار فکری بکنیم، به طور گروهی دنبال می کردیم. مثلاً بنا شد متنی راجع به مسائل اساسی و مواضعمان بنویسیم. آقای باهنر و من و دکتر پیمان سه نفری مأمور شدیم که این مواد را تهیه کنیم و تهیه کردیم. منتها نیمه تمام بود که من را گرفتند. بعداً در زندان، بودم که دکتر پیمان کتابی منتشر کرد و دیدم از آنچه تصویب کرده بودیم، منحرف شده و من در زندان، چهل ایراد به کتابش نوشتم و به آقای مهدوی کنی که آزاد شده بود و بیرون می آمد، دادم تا به ایشان برسانند. به هر حال، قرارمان نبود آن گونه موضع بگیریم و چیزهایی را که نوشته شد، قبول نداشتیم. در هر صورت، مادر آن تیپ های مذهبی با هم کار

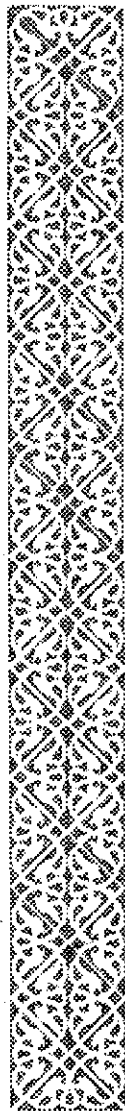


می‌کردیم و این‌ها را باید به حساب مذهب گذاشت؛ اعم از دکتر شریعتی، دکتر پیمان، مهندس بازرگان، نهضت آزادی و بعد نیروهای متفرقه زیادی که بودند، همه همراه بودند، اما چیزی هم غیر از نهضت امام مطرح نبود. ما بر نهضت امام تکیه می‌کردیم غیر مذهبی‌ها حتی مشکلات اقتصادی‌شان را نمی‌توانستند حل کنند و باید از منابع مذهبی کمک می‌گرفتند. یا اگر می‌خواستند جلسه‌ای بگیرند باید به مساجد می‌آمدند و از لشکر مذهبی‌های سنتی بهره می‌گرفتند؛ جلسات همین‌طور بود، تظاهرات هم همین‌طور بود. گروه چپ فدائیان خلق و مانند آن‌ها نیز همه از سال ۴۹ و ۵۰ پیدا می‌شوند. البته وجود آن‌ها برای ما استفاده داشت. یعنی در هنگامی که خفقان بود، یک کار مسلحانه خبرش در همه کشور می‌پیچید و کمک می‌کرد به ما. ما هم این‌گونه کارها را «تبلیغ مسلحانه» می‌نامیدیم. ولی واقعاً تشبیه جویباری که به یک رود می‌پیوندد هم برایش زیاد است؛ یعنی خیلی در جامعه کم‌اثر بود. مردم امام را می‌دیدند، روحانیت و مسائل مذهبی‌ها را می‌دیدند. در دانشگاه هم همین‌طور، مارکسیست‌ها خیلی کم حضور داشتند و اگر هم حضور داشتند، حرکتی نمی‌کردند، بخصوص در اواخر کار، وقتی که خفقان رژیم از سال ۵۲ به بعد، خیلی شدید شد. خیلی از چپی‌ها اصلاً رفتند و عملاً رژیم شدند، و اصولاً تبلیغات رژیم را آن‌ها می‌گرداندند. شاه‌پرست‌ها که آن‌طور تبلیغات بلد نبودند. صدا و سیما را افرادی مثل پرویز نیکخواه که جزو گروه شمس آبادی بود، اداره می‌کردند.

باز نتیجه می‌گیرم که از سال ۴۴ به بعد هم، که مبارزات یک مقدار زیر زمینی شد و یک مقدار به صورت‌های مستقیم شکل گرفت، پایگاه‌هایش مساجد و حسینیه‌ها بود، زمانش ماه رمضان، محرم، فیات و اعیاد مذهبی جلسات دینی و مناسبت‌های گوناگون دیگر بود، و لشکرش همین بچه‌های متدین از توده‌های مردم و از جمله بازاری یا دانشگاهی یا طلبه بودند. امواجی هم که در کنار آن پیدا می‌شد، آن‌هایی که موج حساب می‌شد، مانند



همان حسینیه ارشاد و سخنرانی‌ها و نوشته‌های دکتر شریعتی، نیز کاملاً با انگیزه‌های مذهبی بود و برای این لشکر نوشته می‌شد، و این‌ها قوت می‌یافتند؛ تا می‌رسیم به سال‌های ۵۶ و ۵۷ در خارج از کشور هم، که تقیه و مخفی کاری در آنجا وجود نداشت، وقتی بررسی می‌کنیم، در نجف، لبنان، سوریه و مراکز اصلی، کارهای ما مطرح بود، در پاکستان اصلاً غیر مذهبی نمی‌توانست باشد، در اروپا و آمریکا که سال‌های ۵۳ و ۵۴ من سفر کردم، موج اصلی متعلق به مذهبی‌ها و دانشجویان مذهبی بود. البته انترناسیونالیست‌ها هم قوی بودند و نسبتاً هم کار می‌کردند، منتها حرکت ریشه داری که رژیم روی آن حساس بود، از همین مذهبی‌ها بود. در فرانسه بنی صدر، قطب زاده و دکتر حبیبی بودند. در غرب آمریکا، انجمن‌های اسلامی فعال بودند و محمد ما و گروهی دیگر آنجا را اداره می‌کردند، در تگزاس دکتر یزدی و گروهی دیگر مستقر بودند. آنجا من رفتم؛ مذهبی‌ها، هم امکانات بیشتری داشتند و هم اگر کاری می‌کردند، در داخل انعکاس پیدا می‌کرد. چپی‌ها خیلی فضایی برای کار نداشتند. البته از سال ۵۰ به بعد، شاید حرکت مترقی و مطلوب جوان‌ها در سطح قابل توجهی مربوط به مبارزات مسلحانه بود، که آن‌ها هم گروه‌های عمده‌ای بودند که از جمله آن‌ها مجاهدین خلق بود. در زندان هم که ما بودیم می‌دیدیم که گروه‌های مسلحانه بسیاری پیدا شد که البته هیچ یک از آن‌ها به اندازه مجاهدین خلق نیرومند نبود؛ یعنی در زندان‌ها عمده‌تر از بقیه بودند.



• **تذکره:** بنده در اینجا نگاهی روش‌شناسانه به مطالب حضرت عالی می‌افکنم. بحث حضرت عالی را چنانچه بخواهیم در ذیل برخی تئوری‌ها و یا رهیافت‌ها صورت بندی کنیم، در زمره رهیافت‌هایی قرار می‌گیرد که نوعی تحلیل کاملاً اختیارگرایانه از رخداد انقلاب ارائه



می دهند؛ در مقابل آن دسته از تحلیل هایی که به نحوی نگاه شبه جبرگرایانه به پدیده های اجتماعی دارند. به بیان دیگر، در رهیافت های دسته اول، نمایندگان و بازیگران حادثه های منتهی به انقلاب، موضوع اصلی مطالعه و نیز عواملی هستند که انقلاب را می سازند، در حالی که در رهیافت های دسته دوم، معمولاً ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و یا سیاسی موضوع توجه و مشاهده قرار می گیرد. برای مثال، اگر بخواهیم به برخی از رهیافت های دسته دوم اشاره کنیم، آن دسته ای که به ساختارهای اقتصادی و مسائل اقتصاد سیاسی توجه می کنند، آغاز دهه سی را نقطه شروع فرض می کنند که مصادف است با اجرای برنامه دوم توسعه شاه. بدین بیان که طرح های توسعه از آن زمان، بدون توجه به توزیع عادلانه، گرایش به رشد دارد و شاخص های اقتصاد کلاسیک مدنظرش است و در نتیجه، در این مرحله اقتصاد جامعه از درون دچار مشکلات جدی می شود. در ادامه، با طرح مسئله اصلاحات ارضی و تضعیف کشاورزی سنتی، بدون جایگزینی کشاورزی مدرن، فرآیند وابستگی به اقتصاد تک محصولی تشدید می شود، آنگاه در دهه پنجاه طرح های بلند پروازانه شاه با هزینه های سنگین - در پی انفجار درآمدهای نفتی - فرآیند مصرف گرایی جامعه و افزایش انتظارات را شدت می بخشد. و در نهایت با بروز بحران رکود، این سرخوردگی ها و ناکامی ها، منجر به بحران های سیاسی - اجتماعی سال های ۵۶ و ۵۷ می شود. به همین ترتیب، دسته دیگری که از منظر

جامعه‌شناسی سیاسی می‌نگرند، گاه همان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و آغاز دوره جدید استبداد را نقطه شروع یا عطف در نظر می‌گیرند؛ به این معنی که دولت مجدداً شکل مطلقه پیدا می‌کند و با اتکا به درآمدهای نفتی استیلای بیشتر یافته، بر طبقات اجتماعی مسلط می‌شود. در نتیجه، اشکال خشن استبدادی در قالب تأسیس ساواک و ایجاد نظام پلیسی در داخل، و گرایش‌های میلیتاریستی شاه در دهه چهل و پنجاه در منطقه بروز و ظهور می‌یابد. و این پدیده، شکنندگی و آسیب‌پذیری رژیم را تا جایی عمق می‌بخشد که با وقوع پاره‌ای بحران‌های سیاسی - اجتماعی در سال‌های میانی دهه پنجاه، رژیم فرو می‌ریزد. همچنین، دسته دیگری که از منظر روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی سیاسی مطالعه می‌کنند، مسئله توسعه ناهمفاز را مورد اشاره قرار می‌دهند؛ بدین مضمون که طرح‌های نوسازی اقتصادی شاه بدون توجه به لزوم توسعه سیاسی هماهنگ، پیش می‌رود و در یک مرحله، عقب ماندگی توسعه سیاسی، شکاف عمیق میان سطوح مختلف جامعه را پدیدار می‌سازد و تضادها و تعارض‌ها و بحران‌هایی را که مشاهده کردیم به وجود می‌آورد. از این گونه رهیافت‌ها و تحلیل‌ها می‌توان مثال‌های دیگری نیز آورد، که همه آن‌ها در مقابل تحلیل‌های دسته اول - از جمله تفسیر حضرت عالی - است که تمرکز اصلی آن بر بازیگران حادثه‌هاست. آیا به نظر نمی‌رسد در این گونه تحلیل‌ها، جامعه‌شناسی سیاسی، روان‌شناسی اجتماعی و یا مباحث اقتصادی، به



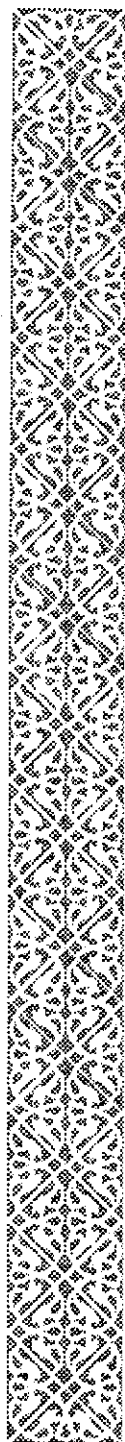
مباحث روان‌شناسی فردی تنزل یافته و کاهش داده شده، و با مغفول گذاشتن و صرف نظر کردن از ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و یا سیاسی، افراد و بازیگران و عوامل انسانی به صورت صاحب اختیار کامل و حاکم صلی الاطلاق پذیرفته شده‌اند. گویا که اساساً جبرهای اجتماعی یا تاریخی در هیچ شکلی وجود ندارد و انقلاب به دست افراد مشخصی آگاهانه و پیشاپیش برنامه‌ریزی و در نتیجه ساخته شده

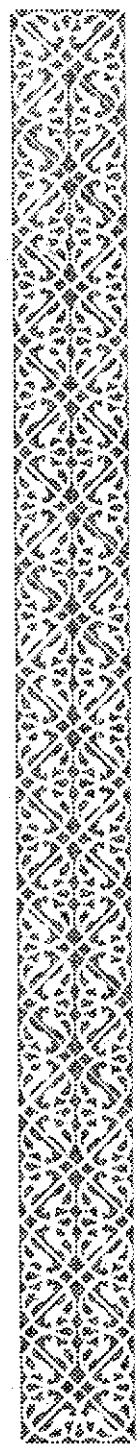
است!

● در آغاز صحبت‌م گفتم که در حادثه‌ای به این بزرگی، عوامل زیادی را باید در نظر گرفت که هر کدام جزء علت محسوب می‌شوند. بنابراین، مواردی که شما شمردید و چیزهای دیگری که شمردید، همه ممکن است مؤثر بوده باشند و من نمی‌خواهم تأثیر آن‌ها را نفی کنم؛ یعنی به عنوان بستر کار و زمینه مساعدی که توفیق نیروهای انقلابی را قطعی می‌کند یا توفیق نسبی را فراهم می‌آورد. این بحث‌ها را ما قبلاً در زندان‌ها داشتیم. در آنجا آدم‌های صاحب نظر هم زیاد بودند. جبرگرایان اقتصادی و تاریخی عمدتاً نیروهای مارکسیست بودند، و افراد ملی‌گرا و برخی نیروهای دیگر خیلی به جبر و تولد طبیعی از ساختار معتقد نبودند. با چپی‌ها بحثی جدی داشتیم و جبری که آن‌ها می‌گفتند، خیلی از این مطالبی را که شما گفتید درش نبود. آن‌ها روال خطی و مشخصی را مطرح می‌کردند که متفکران اولیهٔ مارکسیسم، اعم از مارکس، انگلس و لنین، طرح نموده بودند. آن‌ها وجود مراحل پنجگانهٔ تاریخ و مسیر حرکت تاریخ از منظر صرف عوامل و روابط اقتصادی به عنوان زیر بنای تحولات را ادعا می‌کردند و منتظر بودند که ایران یک کشور پیشرفته صنعتی شود و بعد محیط کارگری و طبقهٔ کارگر به وجود آید و انقلاب رخ دهد. و حال آن‌که در همان موقع، انقلاب چین از مسیر دیگری به پیش



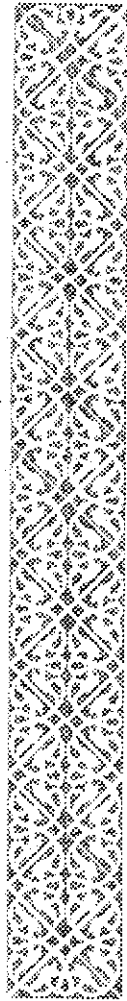
می‌رفت، آلبانی راه دیگری در پیش گرفته بود و آن قدر مورد نقض برای همان تفسیر وجود داشت که نمی‌توانستند آن‌ها را با اصول پیش گفته شان تطبیق دهند و یا یک نمونه کامل برای فلسفه تاریخ خود ارائه دهند. من هم درباره آن تفکر، چیزی نوشتم، که ابتدا به نام من پخش نشد و با عنوان «ارزشها و مکتبها» به چاپ رسید. در آغاز، بحتم این بود که آنچه انقلاب را موفق می‌کند، چیزی نیست که شما دنبال می‌کنید، بلکه ارزش‌هایی است که انسان‌هایی را به میدان می‌آورد و آن انسانها با الهام از ارزش‌ها کار را به انجام می‌رسانند و البته از همه این عوامل هم استفاده می‌کنند. فرضاً یک طبقه ناراضی کارگری، یک طبقه آگاه دانشجویی، یک جمع ناراضی مذهبی و یک دسته اصلاحگران فکری حضور دارند؛ این عوامل ارزش‌ها از همه آن‌ها استفاده می‌کند. و اصولاً این حرف در اسلام است و ما از قرآن در می‌یابیم که: «ان‌الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» و بسیار فراوان است این مضمون قرآنی. بنابراین ما، هم متکای فکری این چنینی داریم و هم در تحلیل علمی از عهده ادعای خود بر می‌آییم. زیرا آن‌هایی که مدعی جبر تاریخی‌اند هر موردی را که به عنوان مصداق تأیید سخن خود مطرح کنند، همان مورد را تحلیل خواهیم کرد و خواهیم دید که وجود شرایط تاریخی کافی نیست. بله، یک اقتضائاتی به وجود می‌آید، ولی کسی باید بیاید و مجموعه مقتضیات را ببیند و در زمان مناسب تصمیمی بگیرد؛ که اتفاقاً ما رهبری را بر همین منوال تفسیر می‌کنیم. رهبری در تفسیر ما، آن موقعیت و مقامی است که در هر لحظه که در بستر جامعه حرکت می‌کنیم، بدانند چه تصمیم مناسبی باید گرفت و چکار باید کرد. به همین دلیل است که در این انقلاب، ما نقش رهبری را بسیار مهم تلقی می‌کنیم. چنانکه تاکنون از موقعیت‌ها و عوامل، به موقع استفاده شده است. و اصولاً مسیر تاریخ و تحولات اساسی جامعه از دیدگاه الهیون و بالخصوص قرآن، در گذشته، بر همین مثنی بوده و حرکت انبیا، دست کم موارد مشهود و مطمئنش، مثل حضرت مسیح یا حضرت موسی را همین گونه





می توان تفسیر نمود. شاید از دوران قدیم تاریخ نتواند اسناد خوبی در اختیار ما قرار دهد و بهتر باشد خیلی بحث نکنیم، ولی در تاریخ بعد از رنسانس آمادگی داریم که تحولات عمده تاریخی را بررسی کنیم و بگوییم که در هر جا، نقش نقش آفرینان انسانی چه بوده است. دست کم در مورد انقلاب خودمان، هر کس مورد نقضی داشته باشد، ما جواب می دهیم. به نظر من در اینجا همین هایی است که می گویم و قابل دفاع نیز هست. وقتی طبقات حاضر در صحنه را می بینید، خیلی زود می توانید بفهمید چیزی که این ها می گویند درست نیست. فرض کنید دانشجویان در مقطعی به میدان آمدند، دانشجوی علی القاعده، در آن روز باید جزء اقشار بسیار راضی و خوشنود باشد. به لحاظ جبر تاریخ یا مسائل اقتصادی - زیرا این ها به دانشگاه رفته بودند، شهریه می گرفتند، خوابگاه داشتند و خلاصه یک موقعیت استثنایی به دست آورده بودند، در حالی که میلیون ها انسان دیگر هیچ به حساب نمی آمدند؛ یعنی این ها به موقعیتی رسیده بودند که باید خود را از افراد ممتاز به حساب می آوردند و بر اساس آن نوع تحلیل ها، نباید ناراضی بیرون می آمدند. یا مثلاً بچه های دیگری که در زندان بودند و واقعاً به میدان آمده بودند، هیچ یک از آن تفسیرهای مادی نمی توانست وضع آن ها را تبیین کند. واقعاً انگیزه هایی آن ها را به میدان کشیده بود؛ از بازاری، طلبه، دانشجو و دیگر شخصیت ها، هر که آمده بود و با او بحث می کردیم، خیلی روشن بود که چرا آمده است. یا در آن بخش هایی که موج به وجود می آید، برای مثال خود ما که طلبه بودیم و بر امام متکی بودیم، هر جا می رفتیم و هر جا یک طلبه متدین حضور می یافت، در اصل مردمی که ایمان به اسلام داشتند، اعم از کارگر، کاسب، تحصیلکرده، کشاورز، روستایی، شهری، در جنوب یا شمال، مستمع می شدند و تا آخر هم همان ها پشتاز حرکت بودند. و ترکیبشان هم شبیه مردم متنوع بود. هنگامی که چنان موج هایی در درون نهضت اسلامی به وجود آمد، دکتر شریعتی موفق شد قشر جوانی را تجهیز کند که همه هم دانشجویهای مذهبی بودند.

اگر می‌خواستیم طبیعت کار را دانشگاهی تلقی کنیم یا هر عنوان دیگری، می‌بینید باز افراد درست انتخاب شده‌اند و بچه‌هایی به میدان آمده‌اند که انگیزه‌های دینی داشته‌اند. کسی نبود آن‌ها را مجتمع کند، رهبری پیدا شد و آن‌ها را جمع کرد، با آن‌ها گفتگو کرد، به زبان خودشان سخن گفت و موفق شد موجی ایجاد کند. در قم هم همین مسئله صحت دارد. طلبه‌ها، نیروی عظیمی بودند و هر کس به مقتضای فهم خویش، عده‌ای را دور خود جمع کرده بود، تحرکی هم در کار نبود و عیبی هم نداشت. طلبه‌ها درس می‌خواندند و به تبلیغ می‌رفتند و همان را که دریافته بودند، بدان عمل می‌کردند. ولی آنگاه که رهبری آمد و مسائل اساسی مناسب زمان را طرح کرد، همان‌ها دور او جمع شدند. پس در این روند، واقعاً انتخاب وجود دارد، تصمیم آگاهانه هست، و من در همه جا آثار انتخاب را می‌بینم. بنده منکر ابعاد دیگر نیستم؛ فرضاً اگر امام می‌خواست این نهضت را از خمین شروع کند چیزی وجود نداشت و با کسی نمی‌توانست حرف بزند. یعنی باید حوزه‌ای شکل می‌گرفت و... پس یکی از عوامل عمده کار ما، تشکیل حوزه بود. من نمی‌دانم در سخنان قبلی گفتم یا نه، کاری که آقای بروجردی کردند و حوزه را با آن وسعت به وجود آوردند، خود یک شرط برای طلوع نهضت بود. باید حوزه‌ای می‌بود تا تحولات بعدی به وجود می‌آمد، و ما آن را از پایه‌های حرکت می‌دانیم.



- **توسعه:** در واقع بنا به تفسیر جناب عالی، نباید خیلی کفّه علل ساختاری و یا عوامل تاریخی را سنگین در نظر آوریم و در همین حال، از سوی دیگر نمی‌توانیم بگوییم انگیزش‌های روانی و دلایل رفتاری، مستقطع از آن علل ساختاری و عوامل تاریخی وجود و تحقق می‌یابند. و به بیان دیگر، آنجا که آن علل ساختاری به این انگیزش‌ها و



دلایل رفتاری - که در اینجا انگیزه‌های دینی است - گره می‌خورد، حادثه انقلاب و یا حوادث زمینه ساز انقلاب به وقوع می‌پیوندد.

● به هر حال، تعبیر همین است که همه آن‌ها را می‌توانیم جزء شرایط و علل حساب کنیم، اما اصل کار، انتخاب انسان‌ها و هدایت کار است. مانعی ندارد هر چه آقایان اسم ببرند، اگر واقعاً سهمی داشته باشد، باید سهمی به آن بدهیم؛ همه باید چنین کنند و هیچ کس نمی‌تواند چیزی را مطلق کند. منتها بدون یک رهبری و بدون گرداننده، این عوامل متفرق هیچ نیستند. همانند یک قطعه زمین مستعدی که آب دارد، بذر و نیروی کارگر و... دارد، ولی همه متفرق هستند. کسی باید بیاید مجموعه آن‌ها را سامان بدهد تا این که به مزرعه‌ای تبدیل شود. حال اگر کار قدری عقب باشد، این فرد باید مقداری خودش خلق کند، اگر بذر نیست، باید برود و از جایی تهیه کند و اگر زمین مساعد نیست باید زمین را مساعد کند.



● **تفسیر** : آیا معتقدید که تاریخ و تحولات

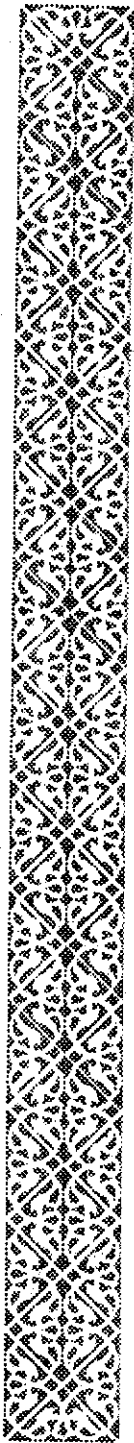
اجتماعی را قهرمان‌ها می‌سازند؟

● تعبیر «قهرمان‌ها» ممکن است دقیق نباشد؛ من فکر می‌کنم انسان‌ها تاریخ را می‌سازند، نه این که عوامل تاریخی انسان‌ها را، البته دقیق‌تر این است که این دو تعامل دارند و در یکدیگر مؤثر هستند. یعنی همان گونه که ما در تاریخ اثر می‌گذاریم و حوادثی ایجاد می‌کنیم، حوادث تاریخی هم روی ما اثر می‌گذارند و آینده ما را جهت می‌دهند. پس این دو، به هم مربوطند و این طور نیست که فکر کنید یکی، مثل کارخانه است و جنس‌ها را از قالب خود بیرون می‌ریزد، بلکه همین طور که فرد می‌سازد، فعل و انفعالات درونی روی خود سازنده اثر می‌گذارد. بنابراین من در تاریخ، تعامل را می‌بینم؛ مستهای یک هدایتگر لازم است که می‌تواند یک گروه باشد یا یک شرایط خاصی باشد، یا

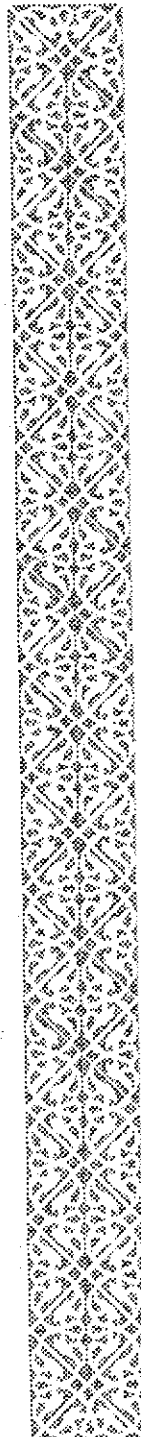


جمع زیادی باشند که جلو بیفتند و خلاصه جا به جا فرق می‌کند.

من انقلاب خودمان را هم واقعاً این گونه می‌بینم؛ یعنی اولاً خودم را محدود به کمک کارهای معدودی نمی‌کنم؛ خیلی چیزها کمک کار بود و دلیلی هم ندارد که خود را محدود کنیم. ممکن است من ده تا بشمارم و شما بیست‌تای دیگر اضافه کنید؛ به هر حال اصل مسئله را پذیرفته‌ایم. ثانیاً وقتی عامل اصلی را می‌خواهیم محاسبه کنیم، من آن را در انگیزه‌های دینی و ارزش‌های اسلامی جستجو می‌کنم. حال با هر تفسیری که از علما و توده‌های مردم بکنیم، یک ارزش واقعی و عام در جامعه ما بوده که امام آن را کشف کردند. گرچه صرفاً امام را نمی‌توانیم بگوییم و در واقع امام ما را هدایت می‌کردند. چون گروه اولیه انقلابی‌ای که از حوزه در آمد، قابل توجه است. به هر حال این قدرت و توان بالقوه، به عنوان بیشترین و عام‌ترین انگیزه‌ای که می‌توانست مردم را گرد هم آورد، کشف و به کار گرفته شد. در ایران چیز دیگری که تا این حد عمومیت داشته باشد، وجود نداشت که انگیزه‌های کارگری، دانشجویی، کشاورزان، کاسبان و... را به هم مرتبط سازد. می‌شد تشکل صنفی به راه انداخت و یک صنفی را مثلاً برای دفاع از منافع خود به حرکت واداشت، یا برخی مسائل سیاسی مانند استقلال، جدایی از غرب یا مسائلی، که کمونیست‌ها طرح می‌کردند، نظیر مساوات و برابری را طرح نمود و هر کدام از این‌ها عده‌ای طرفدار داشت، اما عام‌ترین نقطه‌ای که بیشترین مردم را به هم متصل می‌ساخت و می‌توانست انسان‌ها را به حرکت در آورد، همان انگیزه‌ها بود که من نامش را «ارزش‌ها» گذاشتم و مرادم «ارزش‌های دینی» بود. بر این اساس، آن کسی که این واقعیت را در جامعه خود کشف کرد و مردم را برای تحقق جامعه‌ای بر اساس آن بسیج کرد، امام و یارانش بودند. این که ساختارها تا چه حد مناسب و مساعد بود، طبعاً اگر مناسب نبود، چنین حرکتی اتفاق نمی‌افتاد. می‌توانست ساختار نامناسب باشد و کار نهضت، عملی نشود. ساختارها در این مدت، تناسبی پیدا کردند و



در هر مقطع از آن‌ها استفاده می‌شد و اقتضائاتی را به وجود آوردند. بنده الآن نمی‌توانم، ده، بیست سال مربوط به این امر را خوب ترسیم کنم و بگویم که در هر زمان، چه اقتضائی وجود داشت و ما از آن چگونه استفاده کردیم. برای بنده روشن است که در هر مقطعی، اقتضای مناسب را انتخاب کردیم و از آن بهره گرفتیم. نمی‌گوییم اشتباه نکردیم، ولی بالاخره حرکت در بستر مناسبی انجام شد. قهرمان کار در اینجا کسی است که آن بستر مناسب و راهکارها را تشخیص دهد و از آن‌ها استفاده کند. در انقلاب ایران، عام‌ترین انگیزه، یعنی انگیزه‌های مذهبی، با همه وسعتش و با استفاده از ابزارهای مذهبی به کار گرفته شد. شما در جریان‌های دیگر نیاز به حزب دارید و مردم را باید متشکل کنید. ما این تشکل را در آن زمان در قالب حزب نمی‌توانستیم شکل دهیم و نمی‌گذاشتند، ولی روحانیت را واقعاً به صورت یک حزب واقعی به کار گرفتیم. روحانیت، حزبی است که آگاهانه متولی این انگیزه‌هاست و قبل از این که عقاید سیاسی مدوئی بیابد، فرد فرد طلبه‌ها می‌آیند تا آن انگیزه‌ها را در جامعه رشد دهند؛ حزبی که در سراسر ایران وجود دارد، به صورت جماعت، مجلس و عطف، و هر صورت دیگری؛ حزبی که پایگاه مادی دارد، یعنی حسینیه‌ها و مساجد و حتی جلسات خانگی به طور طبیعی در اختیار اوست؛ حزبی که برنامه‌های زمان بندی شده دارد و بدون این که ما بخواهیم تعیین کنیم، محرم، صفر، ایام فاطمیه، اعیاد و وفیات مذهبی برایش در نظر گرفته شده است و سربازها و سمپات‌ها و طرفداران آن به طور طبیعی در این ایام جمع می‌شوند؛ حزبی که بودجه‌اش را از مردم می‌گیرد، بدون این که به آن‌ها بگوید ما داریم بودجه حزبی از شما می‌گیریم، چرا که از پیش، عقایدی در افراد وجود دارد که بر اساس آن باید خیرات، مبرات، خمس و زکات بپردازند؛ حزبی که مرکز اصلی دارد، یعنی شهر قم. این حزب در اختیار نهضت قرار گرفت. هر سال از این مرکز، در ایام محرم یا در ایام دیگر، ناگهان هزاران نفر آدم آگاه که تجهیزشان کرده بودیم، و خواسته‌ها و تقاضاهایی را

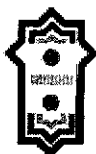


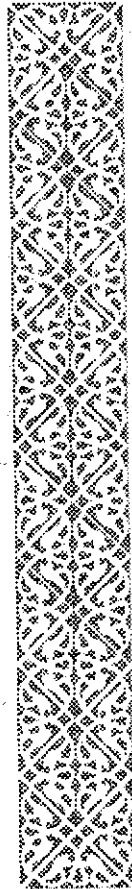
برایشان مطرح ساخته بودیم، به سوی شهرها و روستاها گسیل می‌شدند و افکار خود را به مردم منتقل می‌کردند و تنها نکته مهم این بود که ما بفهمیم اکنون باید به مردم چه بگوییم و برای مردم چه چیزی جاذبه دارد. با این وضعیت می‌رفتیم و به آگاه کردن مردم می‌پرداختیم و عکس العمل آن را به حوزه باز می‌گرداندیم، بدون این که مشکل سیاسی به وجود آید. چرا که این فضا تحت نظارت رژیم نبود تا بتواند اخلالی کند. سالی چند بار به نقاط دور و نزدیک می‌رفتیم و باز می‌گشتیم و دور هم جمع می‌شدیم و بودجه‌مان را می‌آوردیم و جمع بندی از اوضاع می‌کردیم. واقعاً این سیستم و نظام را در هیچ حزبی نمی‌توانید سراغ بگیرید. افراد و نیروهایمان از همین مجزا تهیه می‌شدند، بودجه و منابع مالی مان از همین مجرا تدارک می‌شد، بودجه مبارزه از همین مسیر تأمین می‌شد؛ یعنی از طریق همان سفرهای تبلیغی و عایدات آنها. در اعلام مواضع نیز، بخش مبارز این حزب، متحد حرف می‌زد و قراردادی در کار نبود تا اختلاف و انشعابی به وجود آید. اگر انشعابی هم می‌شد و برخی با ما همراه نمی‌شدند، ما روی آنها حساب نمی‌کردیم و تنها روی امکانات خودمان حساب می‌کردیم و البته گاهی هم برای خشتی کردن طرح‌های آنها هزینه می‌کردیم؛ اما از ناحیه آنها بیشتر اوقات نگرانی نداشتیم. رژیم هم به ما انگیزه می‌داد. چون او عکس العمل‌هایی نشان می‌داد که برای ما خوراک می‌شد.



● **نویسنده:** زمینه‌های زوال و فروپاشی که در رژیم پدید آمده بود و کارکردهای غلط رژیم، خود بهترین انگیزه‌ها را برای رشد انقلابیون می‌توانست تمهید و تولید کند.

● نقاط ضعف رژیم و برخوردهای ناصحیح او، ما را تغذیه می‌کرد؛ نه بدین معنی که فروپاشی صورت می‌گرفت، بلکه اگر ما نبودیم فروپاشی به وجود





نمی‌آمد. فرض کنید وقتی سپاه دانش اعزام می‌شد، عامل فروپاشی شکل نمی‌گرفت سپاه دانش را برای این می‌فرستاد که بچه‌های مردم را تبلیغ کنند. ولی ما در آنجا حضور داشتیم و نقطه ضعف آن‌ها را می‌گرفتیم و خدمات آن‌ها را تضعیف می‌کردیم. می‌گفتیم این سپاه برای تقویت شاه آمده، نه برای خدمت به شما. یا وقتی اصلاحات ارضی انجام شد، می‌توانست به بروز موج رضایت منتهی شود، ولی ما نقاط ضعف و اشکالاتش را به رخ می‌کشیدیم و واقعیت ادعای آن‌ها را نشان می‌دادیم. یعنی اگر یک رهبر و یک جریان هدایتگر نبود، همه این‌ها می‌توانست سال‌های سال ادامه یابد و یک نقطه ضعف با نقطه قوت بعدی پوشانیده شود. شما نمی‌توانید در رژیم شاه چیزی را بیابید که به خودی خود موجب انهدام رژیم گردد. چرا منهدم گردد؟ به ظاهر کار می‌کردند و کشور را اداره می‌کردند و با بیرون هم روابطشان را محکم کرده بودند. در داخل نیز ادوات و ابزارهای لازم را ایجاد کرده بودند؛ حزب درست کرده بودند، روزنامه داشتند، رادیو و تلویزیون داشتند. باید کسی و جریانی می‌بود تا این واقعیت‌ها را در جهت تقویت انگیزه اصلی یعنی انگیزه‌های مذهبی و ارزشی سمت و سو دهد، مردم را آگاه کند و آن‌ها را گرد هم آورد. این کار را روحانیت انجام داد.

پروژه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- **توسعه:** هر انقلابی با خصیصه‌هایی متمایز می‌شود؛ چنانکه گفته می‌شود انقلاب فرانسه یکی از پیام‌هایش یا ویژگی‌هایش یا دستاوردهایش تأکید بر مسئله آزادی است. با مقدماتی که جناب عالی اشاره کردید، اگر بخواهیم بینیم انقلاب اسلامی با کدام خصیصه‌هایش ممتاز شمرده می‌شود، یا به تعبیری بخواهیم ویژگی‌های متمایزکننده انقلاب اسلامی را برشماریم، چه مؤلفه‌ها و عناصری را مورد اشاره قرار

می‌دهید؟ البته ویژگی‌ها و خصیصه‌های مزبور را می‌توان هم حدوداً و هم بقائاً در نظر آورد. چنانکه برخی از تفاسیر بر این باورند که انقلاب اسلامی همچنان ادامه دارد و حتی ممکن است تا یک قرن هم به طول بینجامد، که بر این اساس هم تداوم و بقا در انقلاب معنا می‌یابد.

● اگر فرض بر این باشد که انقلاب فرانسه، برای مثال، روی آزادی تکیه می‌کرد، با استبداد بسیار شرووری که در آنجا حاکم بود، آزادی یک خواسته عمومی شده بود. اما مسئله را وسیع تلقی کردیم و گفتیم «اسلام» هدف ما و خواسته ما و مورد تأیید ماست و بدین صورت همه چیز را به واقع مطرح کردیم. یعنی آن‌هایی که دنبال آزادی بودند به عناصر و مبانی آزادی‌گرایی اسلام توجهشان می‌دادیم. در رفتار پیامبر، در مدینه‌النبی و در رفتار علی بن ابی طالب، به اندازه کافی آثار و نشانه‌هایی بود که بگوییم اسلام در برگیرنده آزادی است. یا آنهایی که مشکل اقتصادی داشتند، بحث از عدالت را برای آن‌ها مطرح می‌کردیم و از ثروت‌هایی که غارت شده و عدم مساواتی که به وجود آمده، سخن می‌گفتیم. و یا آن‌هایی که خواسته‌های معنوی برایشان عمده بود - که احتمالاً بیشتر لشکر ما این‌ها بودند و از این که عقایدشان ایمانشان و یا ناموسشان به بازی گرفته می‌شود، سرخورده بودند - روشن‌تر می‌توانستیم آن‌ها را دعوت کنیم. بنابراین، نقطه قوت هدف‌گیری ما این بود که خواسته‌های اکثریت جامعه را طرح می‌کردیم. یعنی یک کلمه کوچکی بود به نام «اسلام» و قرآن، ولی همه چیز در آن یافتنی بود. می‌توانستیم بگوییم اگر به صورت صریح آن خواسته‌ها و مفاهیم وجود ندارد، با اجتهاد در همان منابعی که داریم و با اتکا به همان آیات و روایات، همه چیز را می‌شود استخراج کرد و نشان داد. در واقع هدف جامعی طرح می‌شد تا انگیزه لازم در مردم به وجود آید و با بروز این انگیزه، هدایت و جهت‌دهی به مردم صورت گیرد.



● **توسعه** : بر این پایه، ویژگی اصلی انقلاب ما عرضه دین و ارائه اسلام، به عنوان تأمین کننده همه نیازهای اساسی بشر، بوده است.

● یعنی همان تأمین سعادت. ما طریق وصول به سعادت را در قالبی معرفی می کردیم که هر کس از دید خود، سعادت مطلوب خود را در آن می یافت. افرادی هم که به نحوی مخالف این گونه چیزها بودند و البته تا آخر هم با ما نیامدند، باز می گفتیم آن ها هم می توانند به منافعشان دست بیابند. به هر حال، آن چیزی که برای مردم جاذبه ایجاد می کرد، در این مجموعه نشان می دادیم. اما این که گفتید تداوم و بقای انقلاب، بله من فکر می کنم تداوم در کنار است؛ مگر روزی که مردم سرخورده شوند و ببینند همه این ها سراب بوده است. بنده فکر می کنم ما هنوز نمی توانیم مدعی شویم که انقلاب پیاده شده و آن اهدافی که دنبالش بوده ایم به ثمر نشسته است. بنابراین زمان را در نظر می گیریم و می گوئیم آنچه انجام نشده باید به انجام رسد.



● **توسعه** : البته این بحث را می توانیم در بحث از «جمهوری اسلامی» به مثابه یکی از دستاوردهای «انقلاب» هم به طور مستقل دنبال کنیم. در رابطه با مطلب اخیر در خصوص ویژگی انقلاب که اشاره نمودید، نکته ای را هم دکتر شریعتی در کتاب «بازگشت به خویشتن» به همین مضمون طرح می کند که ما در اندیشه اسلامی هم «عرفان» داریم، هم «آزادی» و هم «برابری»؛ و آنچه را در انقلاب های امروزی مطرح است، یا در میان قوم ها و ملت ها موضوع توجه است، به یکباره می توانیم در اندیشه اسلامی به دست آوریم.

● حرف درستی است. ایشان نمودی از جامعیت شعار ما را مطرح کردند. یعنی آن هایی که به عرفان فکر می کنند ما می گوئیم در اسلام موجود است؛ آن هایی که به برابری فکر می کنند، باز می گوئیم در اسلام وجود دارد؛ و خیلی چیزهای دیگر به همین صورت. یعنی اسلام را به گونه ای طرح می کنیم که همه می توانند سهم خودشان و خواسته های خودشان را در آن پیدا کنند.

